

به نام خدا

قصه‌هایی برای  
دختر کوچولوها

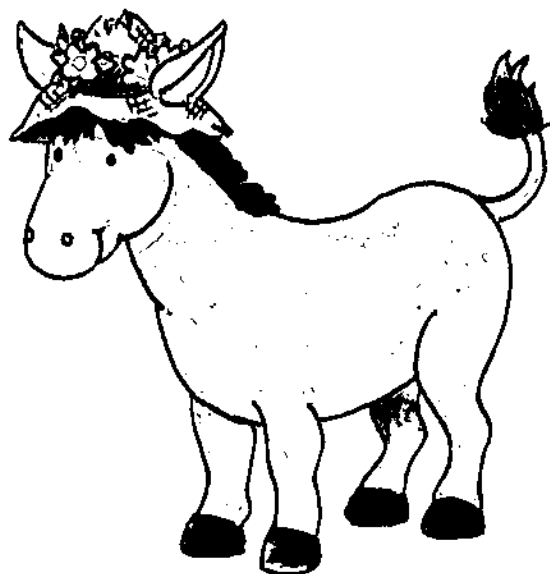
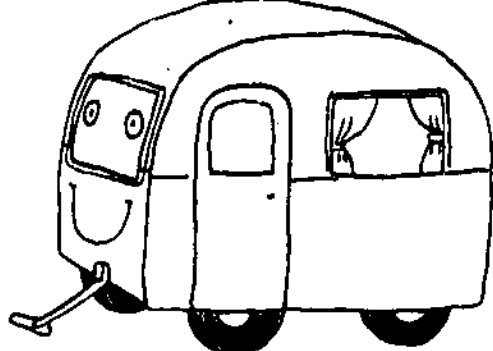


# موش کور در خانه‌ی جدید

و ۱۵ قصه‌ی دیگر

پراون و آنسیون  
ترجمه‌ی مرگان شیخی





عنوان و نام پدیدآور: موش کور در خانه‌ی جدید و ۱۵ قصه‌ی دیگر برای  
 دختر کوچولوها / ترجمه‌ی مژگان شیخی  
 مشخصات نشر: تهران: افق، کتاب‌های فندق، ۱۳۸۹  
 مشخصات ظاهری: ۶۴ ص: مصور (رنگی).  
 شابک: 978-964-369-625-2

وضعیت فهرست نویسی: فیبا  
 یادداشت: گروه سنی: ب، ج  
 موضوع: داستان‌های کوتاه  
 شناسه افزوده: شیخی، مژگان، ۱۳۴۱ - مترجم  
 رده بندی دیویی: ۸۴۲ م ۸۲ / ۵۸۰۸  
 شماره کتابشناسی ملی: ۱۸۵۲۳۳۴

## موش کور در خانه‌ی جدید و ۱۵ قصه‌ی دیگر قصه‌هایی برای دختر کوچولوها

نویسنده: براون واتسون  
 مترجم: مژگان شیخی  
 ویراستار: مژگان کلهر  
 مدیر هنری: کیانوش غریب‌پور  
 حروف چینی، تصحیح و صفحه‌آرایی: آتلیه‌ی نشر افق

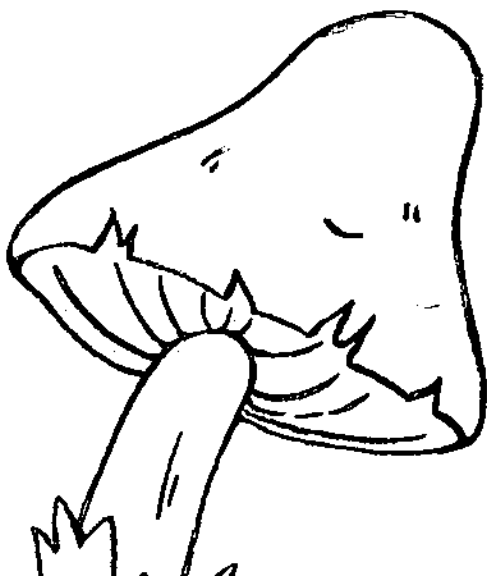
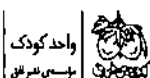
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۶۹-۶۲۵-۲  
 چاپ اول: ۱۳۸۹، ۳۰۰۰ نسخه

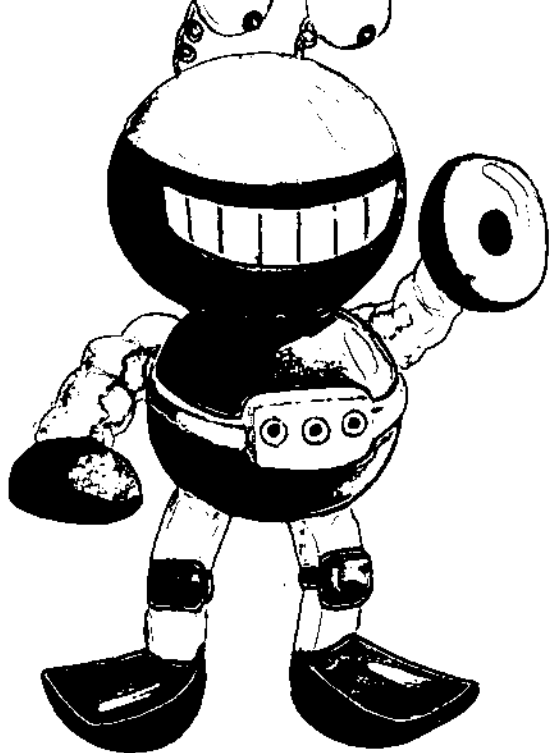
لیتوگرافی: نوین • چاپخانه: نقش آفرین، تهران

حقوق چاپ و نشر، انحصاراً برای مؤسسه‌ی نشر افق محفوظ است.  
 نقل بخش‌هایی از متن با ذکر منبع بلامانع است.

۷۰۰۰ تومان

نشر افق: تهران، ص. پ. ۱۱۳۵ - ۱۳۱۴۵، تلفن: ۶۶۴۱۳۳۶۷  
 واحد کودک | www.ofoqco.com | info@ofoqco.com

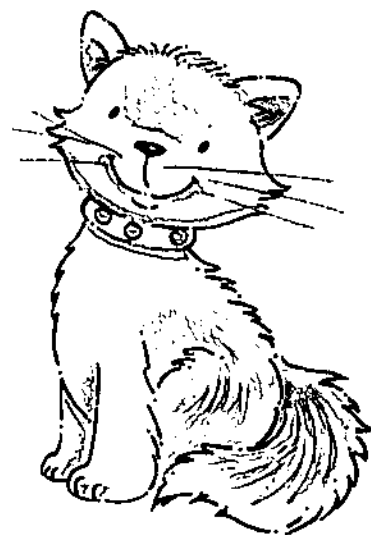




## فهرست:

|    |                            |
|----|----------------------------|
| ۴  | کوچولو کجاست؟              |
| ۶  | آرزوهای کفش قرمزی          |
| ۱۲ | چه قدر می خوابی آقاموشه؟   |
| ۱۴ | سلام اسب چوبی              |
| ۲۰ | میمون کوچولو کجاست؟        |
| ۲۲ | مهره‌ی شانس گربه‌ی پشمالو  |
| ۲۸ | وز وزوها                   |
| ۳۰ | مرد بارانی و عروسک آفتابی  |
| ۳۲ | آمبولانس و موفر فری        |
| ۳۸ | عروسک پارچه‌ای و گنج گمشده |
| ۴۰ | خانم کفشدوزکی در زیر قارچ  |
| ۴۶ | هم در خانه، هم در مسافرت   |
| ۴۸ | آدم آهنی در حمام           |
| ۵۴ | پری‌های ته باغ             |
| ۵۶ | موش کور در خانه‌ی جدید     |
| ۶۲ | بادبادک و اسباب بازی‌ها    |





## کوچولو کجاست؟

قصری بود آن دور دورها. شاهزاده خانمی در این قصر زندگی می کرد که اسمش فی بود. این شاهزاده خانم یک گربه ی ریزه میزه داشت و گربه اش را کوچولو صدا می زد. او گربه اش را خیلی دوست داشت. این گربه را مادرش سال قبل برای تولدش به او هدیه داده بود.

تولد شاهزاده خانم نزدیک شده بود. یک روز ملکه کنارش نشست و با مهربانی پرسید: «خب دخترم! امسال دوست داری برای تولدت چه هدیه ای بگیرم؟»

شاهزاده فی فکری کرد و گفت: «چیزی نمی خواهم مادر! فقط دلم می خواهد کوچولو همیشه پیش من باشد.»

ملکه خندید و گفت: «چه هدیه ی عجیبی می خواهی؟! فکر نمی کنم کار راحتی باشد. حالا ببینم چه کار می توانم بکنم.»



فردای آن روز شاهزاده فی از خواب بیدار شد و مثل همیشه گربه اش را صدا زد: «کوچولو، کوچولو، کجایی؟»

ولی کوچولو آن دوروبر نبود. تا غروب هم پیدایش نشد. وقتی هم که برگشت، با غرور راه می رفت و حسابی سر حال بود. شاهزاده فی با خوشحالی کوچولو را بغل کرد و گفت: «وای... گربه ی نازم، کجا بودی؟ دیگر از این کارها نکن.»

ولی کوچولو فردای آن روز هم پیدایش نبود و غروب برگشت. روز بعدش هم همین طور بود. شاهزاده فی که دیگر گربه اش گرفته بود، گفت: «وای کوچولو! تو چرا این طوری شدی؟ هر روز کجا می روی؟» ولی کوچولو با غرور راه می رفت و اصلاً از کارش ناراحت نبود.

